



در زبان فارسی هم همین طور است و اولین آثار زبان فارسی به مفهوم فارسی جدید بعد از دوره اسلامی ترجمه‌های قرآن است و با ترجمه‌های قرآن، فارسی جدید به وجود می‌آید و بعد با آثار شاعران بزرگی مثل فردوسی، زبان فارسی به زبان فرهنگ و تمدن تبدیل می‌شود. بعد با آثار ابن سینا و سهروردی به زبان فلسفه تبدیل می‌شود. از طرفی زبان فارسی زبان عرفان است و بعد از سنایی و عطار و مولانا و حافظ و دیگران زبان عرفان است و عرفان اسلامی مأمن خود را در زبان فارسی پیدا کرده است. ولی اینکه بخواهد زبان فلسفه شود کمابیش همیشه در حاشیه بوده و حتی مهم‌ترین آثار سهروردی مثل حکمه الاشراق باز به زبان عربی نوشته شده است. سیری وجود دارد که از ترجمه به سمت تالیف طی می‌شود. ما در ترجمه‌ها به زبان فارسی ظلم می‌کنیم. ما هنوز آثار فلسفی قدیم خود را به درستی به زبان فارسی برنگردانده‌ایم، کتاب‌هایی مثل اشارات بوعلی و اسفار ملاحدا و آثار فارابی و... از این دست است. البته اندیشمندان و مترجمان ارزشمندی کارهایی در ترجمه آثار فلسفه اسلامی به زبان فارسی کرده‌اند.

بعد قلمروی تالیف است؛ تالیف مقالات و متون فلسفی و حکمی که امروز با جریان ضوابطی که دانشگاه‌ها برای ارتقای علمی گذاشته‌اند، امکان رشد زبان فارسی گرفته شده است و به وجوه صوری مقاله‌نویسی بیشتر توجه می‌کنند. این ضوابط، زبان فارسی را تهی‌تر می‌کند. این ضوابط صوری و بی‌ارزش است و مرجع اعتبار علمی آنها مجلات ISI غربی است. به نظر من با این مسیر که پیش می‌رویم و با وضعی که وزارت علوم دارد و با قوانین وزارت علوم و مصوب شورای انقلاب فرهنگی و قوانین جمهوری اسلامی، ما در خلاف مسیر رسیدن به زبان علمی در حوزه فرهنگ فارسی پیش می‌رویم و بیشتر مقاله‌بازی می‌کنیم. متأسفانه می‌بینیم اساتید ما یک جمله صحیح نمی‌توانند بنویسند اما رزومه‌های آنها پروریمان است. مقالاتی که انشای فارسی آنها اشکال دارد نمرات بالایی می‌آورد چون ضوابط تنها ضوابطی صوری است و به امور کیفی توجهی نمی‌شود.

مقصد حتی از جهت اشراف مهم‌تر از زبان مبدا است. هرکسی که اندکی زبان‌های اروپایی بداند فکر می‌کند می‌تواند ترجمه انجام بدهد، درحالی که کسی می‌تواند مترجم باشد که فهم عمیقی از زبان فارسی داشته باشد. دلیل نمی‌شود هرکسی که در ایران به دنیا آمده و فارسی حرف می‌زند، می‌تواند زبان فارسی را به خوبی بفهمد و به زبان فارسی بیندیشد و به زبان فارسی متن فلسفی بنویسد. این خود کار بزرگی است. در غرب هم فیلسوفی مثل هگل می‌گوید من تلاش کردم فلسفه را به فلسفه آلمانی بیاموزم و فلسفه را به زبان آلمانی بنویسم. اینکه زبان آلمانی به زبان علم تبدیل می‌شود، خود تاریخی دارد. از مارتین لوتر که کتاب مقدس را به زبان آلمانی ترجمه می‌کند تا فیلسوفی مثل کانت که آثار مهم خود را به زبان آلمانی می‌نویسد و تا هگل و هایدگر مورد توجه است. این اتفاقی تاریخی است که از ترجمه متون مقدس شروع می‌شود.

فلاسفه ما از اندیشیدن و

تولید فکر در حوزه مسائل

فرهنگ و سیاست و

اجتماع و فلسفه سیاسی و فلسفه

اجتماعی و فلسفه فرهنگ غافل

شده‌اند و بیشتر به سمت الهیات و

مباحث انتزاعی محض و در واقع مجرد

و نوعی تخیلات بی‌سروته رفته‌اند.

اما فارابی پیش از متفکران دیگر در

مساله سیاست مدنی و زندگی مدنی و

اجتماعی ایران تأمل کرده است



از زبان فارسی به مثابه میانجی انتقال فلسفه به زبان عربی کمک گرفته است. مهم‌ترین آن، مساله وجود است که در فهم مساله وجود و طرح آن در فلسفه اسلامی از زبان فارسی به مثابه میانجی استفاده کرده است. زبان فارسی در اینجا نقش بسترساز برای فهم فلسفه اسلامی و بسط فلسفه اسلامی و تکوین فلسفه اسلامی ایجاد کرده است. فارابی در برخی آثار خود از تعبیر فارسی هستی و هست و است استفاده کرده است تا مساله وجود به عنوان مهم‌ترین مساله در فلسفه را قابل فهم کند.

اما اینکه زبان فارسی به طور خاص چه ظرفیت‌هایی در بسط فلسفه دارد بعداً در آثار ابن سینا و دانشنامه علایی و به خصوص در رسائل فارسی سهروردی و برخی آثار فارسی خواجه نصیر و ملاحدا و دیگران قابل مشاهده است. امروز هم ما به اینها نیازمندیم. ما از قرن بیستم به بعد فهمیدیم نسبت اندیشه و زبان نسبت ظرف و مظروف نیست و زبان صرفاً ظرف بیان اندیشه‌ها نیست بلکه زبان بسط تکوین اندیشه‌هاست و این طور نیست که اندیشه‌ای ناب و بی‌زبان وجود داشته باشد و بشود این را در زبان‌های مختلف مثل قالب‌هایی بی‌جان ریخت. خود زبان است که به اندیشه‌ای امکان می‌دهد و ایجاد می‌کند و به آن پروبال و جهت‌گیری می‌دهد. به خصوص غربی‌ها و توجهات فلسفه غرب و چرخش زبانی قرن بیستم به این سو ما را متوجه کردند که ما بفهمیم نسبت زبان و اندیشه نسبت ظرف و مظروف نیست. زبان صرفاً ظرف بیان و ظرف انتقال مفاهیم و ادراکات نیست. زبان بستری است که در آن بستر اندیشه‌ها شکل می‌گیرند و به وجود می‌آیند. از این رو ما باید امروز به این مساله بیشتر بیندیشیم.

یکی از نقاطی که به ما کمک می‌کند زبان فارسی را به مثابه زبان علم و تفکر و فلسفه احیا کنیم، ترجمه است. هرچه در ترجمه‌ها جدی باشیم مهم است. در ترجمه آثار غربی به زبان فارسی به زبان مقصد و به زبان فارسی بی‌توجه هستیم. بیشتر مترجمان فکر می‌کنند که باید زبان مبدا را بلد باشند و اهمیتی برایشان ندارد که در زبان مقصد چه کاری می‌کنند، درحالی که در یک ترجمه زبان